

پیشنادهایی به مؤلفان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر*

فرهاد قربان‌زاده (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

مقاله کنونی پیشنهادهایی را برای تألیف فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر ارائه می‌کند که تاکنون مؤلفان این‌گونه فرهنگ‌ها به آن‌ها کم‌توجه یا بی‌توجه بوده‌اند. در برابر هر پیشنهاد، مثال‌هایی از این فرهنگ‌ها ذکر خواهد شد.

۱. سرمدخل

اغلب مؤلفان فرهنگ‌های یک‌زبان فارسی برای گردآوری مدخل‌ها و زیرمدخل‌های فرهنگ خود به رونویسی از فرهنگ‌های قدیمی‌تر می‌پردازند و همین روش نادرست موجب می‌شود که اشتباه‌های فرهنگ‌های پیشین به فرهنگ‌های آن‌ها نیز راه یابد، درحالی‌که واحدهای واژگانی فرهنگ‌های یک‌زبان باید از پیکره زبانی انتخاب شود. به این منظور می‌باید تعدادی کتاب و نشریه، و حتی گفت‌وگوهای رسمی و غیررسمی، برگزیده و به‌صورت رایانه‌ای یا دستی برگه‌نویسی شود. برای گردآوری مجموعه واحدهای واژگانی فرهنگ باید از این پیکره استفاده شود. از آنجایی که معمولاً تهیه

* پیش از چاپ این مقاله دکتر محمدرضا باطنی آن را خواندند و جلسه‌ای را به گفت‌وگو درباره آن اختصاص دادند. از ایشان سپاسگزارم.

پیکرهٔ زبانی جزء وظیفه‌های مؤلفان فرهنگ‌های دوزبانه نیست، ایشان ناگزیرند برای تألیف فرهنگ خود از واحدهای واژگانی موجود در فرهنگ‌های یک‌زبانه بهره ببرند. این در حالی است که در اغلب فرهنگ‌های یک‌زبانهٔ فارسی تعداد زیادی سرمدخل جعلی دساتیری، محرّف، مصحّف، بدون مأخذ، گویشی یا ساختگی وجود دارد (دربارهٔ واژه‌های دساتیری و مصحف ← فرشیدورد ۱۳۸۷، ص ۱۵۳-۱۹۴؛ پورداوود ۱۳۸۰ [۱۳۲۶]، ص ۱۷-۵۱). در فرهنگ‌های قدیمی فارسی، به‌ویژه فرهنگ‌های فارسی نوشته‌شده در هند و ترکیه، تعداد زیادی سرمدخل دیده می‌شود که هیچ‌گاه در زبان فارسی به‌کار نرفته‌اند. همچنین واژه‌های عربی بسیار مهجور و نامتداول در زبان فارسی قدیم و جدید به‌وفور در فرهنگ‌های فارسی وجود دارد (نیز ← صادقی ۱۳۸۸). در نتیجه با استخراج واحدهای واژگانی موجود در فرهنگ‌های فارسی برای تألیف فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر، به‌صورت ناآگاهانه و ناخواسته، واژه‌های جعلی نیز در کنار واژه‌های سالم به این فرهنگ‌ها افزوده می‌شود. برای اطمینان از به‌کار رفتن کلمه‌ای قدیمی در زبان فارسی کهن، می‌توان از نرم‌افزارهایی مانند «دُرَج»، «جغرافیای جهان اسلام»، «جامع‌التفاسیر نور»، و «تاریخ ایران اسلامی» استفاده کرد که تعداد زیادی از متن‌های قدیمی فارسی را، با امکان جست‌وجو، در اختیار کاربر قرار می‌دهد.

مؤلف یکی از فرهنگ‌های فارسی - انگلیسی می‌نویسد:

مؤلف حتی‌الامکان لغات عربی متداول را که در کتب ادبی و تاریخی دیده و در حدود اطلاعات او بود در این فرهنگ درج نموده و حتی یک عده لغات عربی دیگر هم که از حدود اطلاعات او خارج بود، چون در بعضی فرهنگ‌ها به نظر رسیده بود [تأکید از نویسندهٔ مقاله است]، از لحاظ جامعیت این فرهنگ در آن جای داد... بیشتر لغات فارسی که صاحبان فرهنگ‌های مختلف در وجود آن‌ها متفق بوده و برای هریک اقلأ یک مورد می‌توان از ادبیات فارسی ایراد کرد و چندان غریب و مشکوک هم به نظر نمی‌آید در این دو مجلد درج گردید (حییم ۱۳۸۸، مقدمه، هفت).

از طرف دیگر فارسی زبانی ترکیب‌پذیر است و با افزودن پیشوند یا پسوند به بسیاری از کلمه‌ها می‌توان واژهٔ مشتق جدیدی ساخت یا با ترکیب دو کلمهٔ متفاوت لغت مرکب تازه‌ای پدید آورد. بسیاری از این واژه‌ها به‌طور قیاسی ساخته می‌شوند و فاقد معنی مجازی هستند، مانند «آبجوسازی» (محل ساختن آبجو) (آریان‌پور و عاصی ۱۳۸۵؛ حییم ۱۳۹۰؛ امامی ۱۳۸۵؛ Rubinchik 1970)، «آجرسازی» (محل ساختن آجر) (آریان‌پور و عاصی

۱۳۸۵؛ حییم ۱۳۹۰)، و «آهن‌دار» (دارای آهن) (حییم ۱۳۹۰؛ بهزادی ۱۳۸۳؛ ۱۹۷۰ (Rubinchik)). طبیعی است که چنین واژه‌هایی نباید در فرهنگ‌ها جا داشته باشند.

در زیر، برای نشان دادن وفور چنین مدخل‌هایی در فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر، سرمدخل‌های حرف «آ» (۲۵ صفحه) از حییم (۱۳۹۰) با صادقی (۱۳۹۲) و انوری (۱۳۸۱) و دبیرسیاقی و دیگران (۱۳۶۳ به بعد) مقایسه شده‌اند. هریک از سه فرهنگ اخیر براساس پیکره‌ای نسبتاً عظیم تألیف شده‌اند و سرمدخل‌ها و ترکیب‌های آن‌ها از متن‌های قدیم و جدید زبان فارسی استخراج شده‌است. واژه‌های زیر که در حییم (۱۳۹۰) مدخل شده‌اند با استناد به صادقی (۱۳۹۲) و انوری (۱۳۸۱) و دبیرسیاقی و دیگران (۱۳۶۳ به بعد) در تاریخ زبان فارسی به‌کار نرفته‌اند یا بسیار به‌ندرت به‌کار رفته‌اند. طبیعی است که چنین واژه‌هایی باید از فرهنگ‌ها حذف شوند:

آب‌آوردگی؛ آبجوساز؛ آبجوسازی؛ آبروت؛ آبرود؛ آبسال؛ آبسوار؛ آب‌کافتی؛ آبلمبه؛ آبلود؛ آب‌نارنج؛ آب‌نقره؛ آب‌نم؛ آب‌وند (گونه دیگر «آوند»؛ آتش‌قطار؛ آتنی؛ آتون (گونه دیگر «خاتون»؟)؛ آجده؛ آجرسازی؛ آداک؛ آده؛ آده؛ آذرآباد؛ آذرکیش؛ آرزومندانه؛ آرمه (در گویش شیرازی: «ویار»؛ آرنگ؛ آروند (تحریف «اورند»؛ آروین؛ آریغ (تحریف «آزیغ»؛ آزادبرگ؛ آزادپیما؛ آزادگان (جمع «آزاده»؛ آزادگرد؛ آزرخش (تحریف «آذرخش»؛ آزمیدن؛ آزرنگ (تحریف «آذرنگ»؛ آزمایش‌کار؛ آژکن؛ آژگن؛ آژور (فرانسوی: à jour)؛ آژیانه؛ آساره (تحریف «آماره»؛ آسباد؛ آستردوز؛ آستیم؛ آستین‌پاره؛ آستین‌کهنه؛ آستینه (تحریف «دستینه»؛ آسگون؛ آسمان‌درخش؛ آسمند (تحریف «آسیمه»؛ آسیابانک؛ آسیابی؛ آسیب‌دیدگان؛ آشام^۲ (مصوب فرهنگستان اول که البته رواج نیافت. ← کیانوش ۱۳۸۱، ص ۲۱۷ و ۵۳۷)؛ آشغال‌برچین؛ آشوبی؛ آشوردن؛ آشیان‌بندی؛ آغاریدن؛ آفتاب‌نگار؛ آفندیدن؛ آفندیدن؛ آقازنه؛ آکنده‌پر؛ آکنه؛ آکنده‌پر؛ آگینی؛ آلتز؛ آلوچه‌خورک؛ آلویی؛ آمان؛ آمایشگر؛ آمرزیدگی؛ آنتی‌پیرین (فرانسوی: antipyrine)؛ آنزیم‌دار؛ آویزانیدن؛ آویزه‌بند؛ آهارگر؛ آهن‌دار؛ آهن‌ریز؛ آهن‌ریزی؛ آهن‌ای؛ آینه‌پژوه؛ آینه‌پژوهی.

۲. ترکیب (زیرمدخل؛ مدخل فرعی)

زیرمدخل‌ها و ترکیب‌های تمامی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر نیازمند تأمل بسیار است؛ در نتیجه قسمت اعظم این مقاله به این بخش از فرهنگ‌ها اختصاص دارد.

ترکیب‌ها مجموعه‌ای از چندین واژه هستند که دست‌کم یکی از واژه‌های آن اصلی است، مانند فعل‌های مرکب، عبارت‌های فعلی، ترکیب‌های اضافی، ترکیب‌های وصفی، ترکیب‌های عطفی، و تعبیرهایی که معنی خاص مستقلاً دارند. زگوستا ملاک‌هایی را برای تشخیص واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای به شرح زیر ارائه می‌کند:

۱. جانیشینی؛ معمولاً هیچ‌یک از اجزای واحد واژگانی چندکلمه‌ای را نمی‌توان با واژه دیگری جانشین کرد. [مثلاً به‌جای ترکیب «تارک دنیا» نمی‌توان «تارک جهان» را به‌کار برد.]
۲. افزودن عنصری به واحد واژگانی چندکلمه‌ای امکان‌پذیر نیست. مثلاً به‌جای ترکیب «بازار سیاه» نمی‌توان ترکیب «بازار خیلی سیاه» را به‌کار برد.
۳. معنای واحد واژگانی چندکلمه‌ای از معنای اجزای آن به‌دست نمی‌آید، زیرا برخی از اجزا در معنای واقعی و اصلی خود به‌کار نرفته‌اند [و به بیان دیگر این‌گونه واحدهای واژگانی (lexicon unit) دارای معنی مجازی هستند]. مثلاً «سبب‌زمینی» نوعی «سبب» نیست یا «تخته‌سیاه» لزوماً سیاه نیست و «دست» در «از دست دادن» معنای اصلی خود را ندارد. البته، گاه بسته به بافتی که ترکیب در آن به‌کار می‌رود، معنای اصلی اجزای آن ترکیب هم به ذهن می‌آید، مثلاً «آبغوره گرفتن» که هم به معنای «کشیدن عصاره غوره» است و هم به معنای «گریه کردن» فقط در معنای دوم خود مدخل می‌شود.
۴. گاه یکی از اجزای واحد واژگانی چندکلمه‌ای دارای محدودیت‌گزینی است و فقط در همان ترکیب به‌کار می‌رود، مثل «فرط» که به‌صورت «از فرط» در فارسی کاربرد دارد.
۵. گاه برای واحد واژگانی چندکلمه‌ای در یک زبان خارجی مترادف [تک‌کلمه‌ای] یافت می‌شود، مثل «میز تحریر» که معادل انگلیسی آن desk است (Zqusta 1971, pp. 144-150).

از شریفی و فخام‌زاده (۱۳۸۶).

شاید بتوان «داشتن بسامد بالا» را نیز به‌عنوان یکی دیگر از معیارهای واحدهای واژگانی چندکلمه‌ای در نظر گرفت.

برخی مؤلفان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر چنین می‌پندارند که باید تمامی یا اغلب کلمه‌ها و ترکیب‌های زبان مقصد (مانند انگلیسی) را در قالب معادلی برای زیرمدخل فارسی در فرهنگ خود جای دهند. از سوی دیگر در هیچ‌یک از فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی نمی‌بینیم که معادل فارسی یک واحد واژگانی، کلمه‌های «پاتختی»، «تیمم»، «قرمه‌سبزی»، «نان سنگک»، «نوروز»، و «های بیان حرکت» باشد. درمقابل لزومی

هم ندارد که در فرهنگ‌های فارسی - انگلیسی، معادل انگلیسی یک زیرمدخل، کلمه‌های boar «خوک نر»، cider «شراب سیب»، cow «گاو ماده»، nun «زن تارک‌دنیا» و streetwalker «فاحشه خیابانی» باشد. در قاموس فکری فارسی‌زبانان، برخلاف انگلیسی‌زبان‌ها، تفاوتی بین خوک نر و ماده وجود ندارد و هر دو آن‌ها «خوک» هستند، اما تفاوت جنسی بین «مرغ» و «خروس»، یا «میش» و «قوچ» اهمیت دارد. پس باید هریک از چهار واژه اخیر در فرهنگ‌های فارسی - انگلیسی جداگانه مدخل شوند، اما «خوک نر» و «خوک ماده»، چون ویژگی‌های پنجگانه بالا را ندارند، ترکیب نیستند و نباید به صورت زیرمدخل جایی در فرهنگ داشته باشند (← آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵؛ حییم ۱۳۹۰، هر دو ذیل «خوک»). در چنین مواردی فرهنگ‌نویس می‌تواند روبه‌روی سرمدخل «خوک» لغت‌هایی مانند boar «خوک نر»، sow «خوک ماده»، hog «خوک پرواری»، و barrow «خوک اخته» (و نه «خوک نر اخته»، ← حییم ۱۳۹۰، ذیل «خوک») را ذکر کند و در کنار هر کدام با آوردن حوزه معنایی (semantic field) یا مثال یا مترادف فارسی، معنای هریک را تحدید کند.

به عبارت دیگر، همان‌طور که برای تألیف فرهنگ انگلیسی - فارسی، در زیرمدخل‌ها، ترکیب‌های نادرست یا به بیان دیگر «ناترکیب»‌های انگلیسی را ذکر نمی‌کنیم، برای فرهنگ فارسی به زبان دیگر نیز نباید چنین زیرمدخل‌هایی را ذکر کرد. برای مثال، در آریان‌پور کاشانی و عاصی (۱۳۸۵) مدخل «خوک» به صورت زیر آمده است:

| | | | |
|-------------|----------|-----------------------|----------------|
| hog, barrow | خوک اخته | pig, swine, hog, boar | /xuk/ خوک |
| sow | خوک ماده | lard | چربی خوک |
| wild boar | خوک وحشی | piglet | خوکچه، بچه‌خوک |
| pork | گوشت خوک | guinea pig | خوکچه‌ی هندی |

نگارنده پیشنهاد می‌کند این مدخل به صورت زیر تغییر کند و در تمامی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر نیز مدخل‌ها و زیرمدخل‌ها به این روش تدوین شود:

خوکِ وحشی ← گراز
... واردات خوک زنده از کانادا.
...imports of live swine from Canada.
خوک ماده هشت بیجه داشت.
The sow had eight piglets.

خوک /xuk/ (قدیمی)،
1. pig, swine،
2. hog (در آمریکا)،
porker (در آمریک)،
3. sow [خوک ماده]،
4. boar [خوک پرواری]،
5. hog [خوک نر؛ خوک وحشی]،
[خوک اخته] **barrow** (کم کاربرد)

خوک دریایی ← دلفین

در مدخل موجود در آریان‌پور کاشانی و عاصی (۱۳۸۵)، باید pork به‌عنوان یکی از معنی‌های مدخل «گوشت» و lard به‌عنوان یکی از معنی‌های مدخل «چربی» ذکر شود. «خوک وحشی» نیز باید به «گراز» ارجاع شود. «خوک دریایی» نیز که به معنی «دلفین» است (← انوری ۱۳۸۱) باید ذیل این مدخل افزوده شود و به «دلفین» ارجاع شود. «خوکچه» به معنی «بیجه خوک» به‌ندرت به‌کار می‌رود و در قدیم به معنی بیماری «خنزیر» بوده‌است، و در ضمن باید سرمدخل شود نه زیرمدخل. «خوکچه هندی» نیز می‌تواند در قالب زیرمدخل ذیل سرمدخل «خوکچه» قرار بگیرد. در مدخل پیشنهادی فوق، دلیل قرار گرفتن معنی یا حوزه معنایی به زبان فارسی در کنار هر لغت انگلیسی این است که فرهنگ مذکور دراصل برای کاربران فارسی‌زبان تألیف شده‌است و چه‌بسا با ذکر معنی یا حوزه معنایی به زبان انگلیسی، این کاربران دچار مشکل شوند. علاوه‌براین طبیعی است که کاربر انگلیسی‌زبان با زبان مادری خود آشنایی دارد و تفاوت مثلاً sow و boar را به‌خوبی می‌داند. در نتیجه نیازی نیست که چنین مواردی به زبان انگلیسی درج شود. برچسب (label) های افزوده‌شده اغلب از *Cambridge Advanced Learner's Dictionary* است (← Gillard 2003).

در انوری (۱۳۸۱) و صدوری‌افشار و همکاران (۱۳۸۸) تقریباً تمامی زیرمدخل‌ها با تعریف علمی ترکیب سازگاری دارد و به‌صورت روشمند در جای درست خود ضبط شده‌اند. با بررسی تصادفی چند زیرمدخل موجود در فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر در حرف «ت» و مقایسه آن‌ها با دو فرهنگ اخیر مشاهده می‌شود که بسیاری از آن‌ها ترکیب نیستند. پیشنهاد می‌شود چنین زیرمدخل‌هایی از این فرهنگ‌ها حذف شوند یا روبه‌روی هسته معنایی خود به‌عنوان معنی قرار گیرند و با آوردن حوزه معنایی یا

مثال یا مترادف فارسی تحدید معنایی شوند. در برخی موارد نیز می‌توانند در قالب مثال و با قلم ایرانیک و *italic* ذکر شوند:

تاب **تاب** تازگی خود را از دست دادن to stale, to lose

تاب گرسنگی patience of hungry
 (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← (Рубинчик 1970)
 freshness (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

تازه

تابستانی **تابستانی** لباس تابستانی summer wear / clothes
 (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← بهزادی ۱۳۸۳؛ (Рубинчик 1970)
 [n.] news (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷؛ (Рубинчик 1970)

تاقچه

تارک دنیا **تارک دنیا** زن تارک‌دینا nun
 (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵؛ امامی ۱۳۸۵؛ (Рубинчик 1970)
 (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← (Рубинчик 1970)
 bracket تاقچه‌ی دیوارکوب (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵؛ نیز ← حییم ۱۳۹۰)

تاکسی

تاریخ **تاریخ** از تاریخ (with effect) from
 (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷)
 taxi driver, (informal) cabby راننده تاکسی (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

تاریخچه

تاریخچه زندگی biography, antecedents, life history
 (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵؛ نیز ← حییم ۱۳۹۰؛ (Рубинчик 1970)
 taxi passenger تاکسی‌سوار (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

تأهل

تاریکی **تاریکی** تاریکی in the dark
 (حییم ۱۳۹۰؛ امامی ۱۳۸۵)
 to marry, to get married تأهل اختیار کردن (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

تب

تازگی **تازگی** تازگی کسی را گرفتن to take one's temperature
 (حییم ۱۳۹۰؛ امامی ۱۳۸۵)

(آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

چنین زیرمدخل‌هایی تقریباً در تمامی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر به‌وفور دیده می‌شود. دلیل اصلی وجود چنین زیرمدخل‌هایی در یکی از این فرهنگ‌ها (حییم ۱۳۹۰) این است که مؤلف آن، پس از تألیف فرهنگ بزرگ انگلیسی - فارسی، فیش‌های آن را به‌صورت برعکس تنظیم کرده‌است تا از درون آن‌ها فرهنگ فارسی - انگلیسی

خود را تدوین کند. در نتیجه هنگامی که ترکیب یا واژه‌ای انگلیسی دارای مترادف فارسی دوکلمه‌ای یا بیشتر بوده‌است، بدون توجه به اینکه آیا مترادف مذکور، در فارسی ترکیب محسوب می‌شود یا نه، آن را زیرمدخل کرده‌است. برای مثال در حییم (۱۳۸۹) چنین آمده‌است:

cockspur /kɒkspɜ:(r)/n سیخ پای خروس
و در حییم (۱۳۹۰) نیز چنین آمده‌است:
سیخ
cockspur سیخ پای خروس

۳. محل قرار گرفتن ترکیب

شریفی و فخام‌زاده دربارهٔ محل قرار گرفتن ترکیب می‌نویسند:

در مورد اینکه ترکیب‌ها زیر کدام واژه مدخل شوند بهترین روش این است که ترکیب زیر هستهٔ خود زیرمدخل شود، برای مثال: «انتقال خون» زیر «انتقال». گاه فرهنگ‌نویس بنا را بر آن می‌گذارد تا کلیهٔ ترکیب‌ها را زیر اولین جزء اصلی (عنصر واژی)، صرف‌نظر از اینکه آن جزء هسته است یا خیر، مدخل کند. برای مثال: «دست از جان شستن» زیر «دست» ← شریفی و فخام‌زاده ۱۳۸۶، ص ۱۲۲؛ نیز ← کافی و شریفی ۱۳۷۹؛ انوری ۱۳۸۱، چهل و پنج؛ مثال نخست از نویسندهٔ مقاله است).

در این باره قطره نیز می‌نویسد:

مدخل فرعی شدن... به قصد سهولت در دستیابی به مدخل‌ها و نیز تکیه بر ارتباط معنایی و ساختاری مدخل‌های اصلی و فرعی صورت می‌گیرد. برای نمونه، اگر «جنگ روانی» به صورت مدخل فرعی ذیل مدخل «جنگ» قرار بگیرد، اولاً ارتباط معنایی آن با «جنگ» حفظ می‌شود، ثانیاً به لحاظ ساختاری نیز نشان داده می‌شود که هستهٔ واژگانی آن «جنگ» است (قطره ۱۳۸۶، ص ۷۷؛ مثال از نویسندهٔ مقاله است).

موارد زیر، که از حییم (۱۳۹۰) استخراج شده‌اند، دارای ویژگی‌های ترکیب هستند، اما مکان قرار گرفتن آن‌ها در فرهنگ به درستی انتخاب نشده‌است. لغت‌های تیره‌تر سرمدخل هستند و پس از آن زیرمدخل قرار گرفته‌است. پیشنهادها و توضیحات نویسندهٔ مقاله پس از نشانهٔ ● قرار دارد. واژه‌های بعد از علامتِ «←» سرمدخلی است که ترکیب باید ذیل آن قرار بگیرد.

| | | | |
|--|--|---|-----------------|
| to ooze; to leak | نم پس دادن | footwork | رقص پا |
| | ● ← نم. ذیل «نم» نیز آمده‌است: | | |
| to infiltrate moisture | نم پس دادن | [boxing, tennis, etc.] footwork | رقص پا |
| to go back on one's word, retake one's word, eat one's words | حرف خود را پس گرفتن | | |
| | ● ← حرف | rivet | میخ برنج |
| | پُست | | |
| postman | فراش پُست | rivet(ting-nail) | میخ پُست |
| | ● ← فراش. ذیل «فراش» نیز آمده‌است: | | |
| postman | فراش پُست | (service under) the colours | خدمت زیر پرچم |
| post box | صندوق پست | | |
| | ● ← صندوق. ذیل «صندوق» نیز آمده‌است: | | |
| postbox, mailbox (US) | صندوق پست | | |
| | پُستی | | |
| post office box, POB | صندوق پُستی | military service, national service | خدمت نظام وظیفه |
| | ● ← صندوق. ذیل «صندوق» نیز آمده‌است: | | |
| P.O.Box, Post Office Box | صندوق پُستی | rolled oats; flaked barley | جو پُرک |
| postcode, zip code | کُد پُستی | | |
| | ● ← کُد. ذیل «کُد» نیز آمده‌است: | | |
| postcode, postal code, ZIP code | کُد پُستی | rolled oats | جو پُرک |
| | پشم | | |
| He is only a figurehead | کلاهش پشم ندارد | processed (or treated) olives, pickled olives | زیتون پرورده |
| / He is inefficient | | | |
| | ● ← زیتون | | |
| | ● ← کلاه. به صورت «کلاه کسی پشم داشتن» | | |
| | درست است. ذیل «کلاه» نیز آمده‌است: | | |
| He is a figurehead | کلاهش پشم ندارد | medical engineering | مهندسی پزشکی |
| / He is inefficient / He carries no weight. | | | |
| | | | ● ← مهندسی |
| | | | پس |

۵. ترکیب‌هایی که به صورت نادرست ذکر شده‌اند

بدیهی است که در فرهنگ‌های فارسی، فعل‌های مرکب و عبارت‌های فعلی، مانند فعل‌های بسیط همواره به صورت مصدری ذکر می‌شوند و نه به صورت صرف‌شده. در اغلب فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر تعداد بسیاری از فعل‌های مرکب و عبارت‌های فعلی به صورت صرف‌شده در قالب زیرمدخل آمده‌اند. به چند مثال زیر از حمیم (۱۳۹۰) توجه کنید. هیچ‌یک از این موارد جزء مثال‌های موجود در فرهنگ نیستند، چون طبق روش این فرهنگ با قلم ایرانیک و *italic* ذکر نشده‌اند. علاوه‌براین زیرمدخل‌های ذکرشده زمانی می‌توانند در قالب مثال ارائه شوند که قبل از آن، ترکیب مربوط به آن مثال نیز آورده شده باشد. صورت درست ترکیب پس از نشانه ● قرار دارد.

| | | |
|---|---|--|
| <p>شیشه</p> <p>● خون مستأجرین را (توی) شیشه می‌کرد.</p> <p>● خون کسی را توی (در) شیشه کردن (ذیل «خون» برود).</p> <p>● شیشه ندارد.</p> <p>● چه فایده دارد؟</p> <p>● فایده داشتن</p> <p>فروش</p> <p>● فروش نکردیم.</p> <p>● فروش کردن</p> | <p>● شکایت بردن</p> <p>● شکم</p> <p>● شکمت کار کرده؟</p> <p>● شکم کار نمی‌کند.</p> <p>● شکم کسی کار کردن</p> <p>● شگفت</p> <p>● شگفت آمدم.</p> <p>● شگفت آمدن کسی را</p> <p>● شهرت</p> <p>● شهرت دارد که...</p> <p>● شهرت داشتن</p> | <p>شاخ</p> <p>این‌که روی شاخش است.</p> <p>● روی شاخ کسی بودن</p> <p>● از شرش خلاص شدیم.</p> <p>● از شر کسی (چیزی) خلاص (راحت) شدن</p> <p>شست</p> <p>شستم خبردار شد.</p> <p>● شست کسی خبردار شدن</p> <p>شکایت</p> <p>شکایت مرا پیش رئیس برد.</p> |
|---|---|--|

۶. منبع استخراج واحدهای واژگانی:

همان‌طور که در ابتدای مقاله نیز آمده‌است، تهیه پیکره واژگانی جزء وظیفه‌های مؤلف فرهنگ دوزبانه نیست. مرسوم است که مؤلفان فرهنگ‌های انگلیسی - فارسی،

به‌درستی، یک یا چند فرهنگ انگلیسی را به‌عنوان مبنای کار خود قرار می‌دهند و سرمدخل‌ها و زیرمدخل‌های موجود در آن فرهنگ(ها) را به فرهنگ خود منتقل می‌کنند. مؤلفان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر نیز باید یک یا چند فرهنگ معتبر فارسی را مبنای کار خود قرار دهند و سرمدخل‌ها و زیرمدخل‌های موجود در آن فرهنگ‌ها را در فرهنگ خود درج کنند. متأسفانه بسیاری از مؤلفان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر با فرهنگ‌های یک‌زبانۀ فارسی بیگانه‌اند و همین بیگانگی با منابع فارسی موجب می‌شود که اشتباه‌های بسیاری به کتاب آن‌ها راه یابد. برای مثال در فرهنگ فارسی - عربی (فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷)، آنجا که مؤلف، به‌صورت مشروح، از منابع خود نام می‌برد، هیچ‌یک از فرهنگ‌های یک‌زبانۀ فارسی به چشم نمی‌خورد. به اعتقاد نویسنده مقاله، در حال حاضر، فرهنگ روز سخن (انوری ۱۳۸۹) بهترین منبع برای انتخاب واحدهای واژگانی، جهت تألیف فرهنگ فارسی به زبان دیگر است.

۷. آوانویسی

۷-۱. در فرهنگ‌های دارای آوانویسی، استفاده از اعراب (مانند تشدید، ساکن، الف مقصوره، فتحه، ضمه، و کسره) نوعی حشو است؛ زیرا خواننده با نگاه به آوانویسی، تلفظ دقیق سرمدخل را درک خواهد کرد و در نتیجه به چنین نشانه‌هایی نیاز ندارد. در برخی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر علی‌رغم وجود آوانویسی بسیاری از سرمدخل‌ها نیز دارای اعراب هستند، مانند

ابدالله، ابوموسی، اتباع، ازده، ازه، اسمعیلیه، اعلی، اعلیحضرت، الله، المثنی، الهیات، ائمه (حییم ۱۳۹۰)، سبک، سبک (امامی ۱۳۸۵)، سَر، سِر (پارسایار ۱۳۹۰).

۷-۲. در برخی واژه‌های فرنگی و به‌ندرت فارسی، نوعی توالی واکه (مصوت) و همخوان (صامت) میانجی وجود دارد که معمولاً آن را به‌صورت $-u^w$ یا $-u^v$ نشان می‌دهند، مانند «آنتیموان» $/\hat{a}ntimu^w\hat{a}n/$ یا $/\hat{a}ntimu^v\hat{a}n/$ ، «پنگوئن» $/pangu^v\hat{a}n/$ یا $/pangu^w\hat{a}n/$ ، «شسوار» $/se\check{s}u^v\hat{a}r/$ یا $/se\check{s}u^w\hat{a}r/$ ، «کوالا» $/ku^w\hat{a}l\hat{a}/$ یا $/ku^v\hat{a}l\hat{a}/$ و تلفظ عامیانه یا گفتاری «جوالدوز» $/ju^v\hat{a}lduz/$ یا $/ju^w\hat{a}lduz/$ و «دوالپا» $/du^w\hat{a}lp\hat{a}/$ یا $/du^v\hat{a}lp\hat{a}/$. تا جایی که نویسنده مقاله جست‌وجو کرده در هیچ‌یک از منابع آواشناسی فارسی به این توالی واکه و همخوان میانجی پرداخته نشده‌است. در اغلب فرهنگ‌ها

برای این توالی نشانه‌ای در نظر نمی‌گیرند. در نتیجه واژه‌هایی که دارای این توالی هستند به درستی آوانویسی نمی‌شوند (از جمله ← صادقی ۱۳۹۲، ذیل «آنتیموان» و «آهوانه»).

۷-۳. تقریباً در تمامی فرهنگ‌های فارسی امروزی، برای همخوان‌های «ج»، «چ»، «ژ»، «ش»، «ع / ء»، و «ی» (برخی زبان‌شناسان واج «ی» /y/ را نیم‌واکه / نیم‌مصوت می‌دانند نه همخوان) به ترتیب از این نشانه‌ها استفاده می‌شود: /j/، /č/، /ž/، /š/، /ʒ/، و /y/ در الفبای آوانگار بین‌المللی (IPA) برای هیچ‌یک از این همخوان‌ها نشانه‌های بالا به کار نمی‌رود، بلکه به ترتیب از /dʒ/ «ج»، /tʃ/ «چ»، /ʒ/ «ژ»، /ʃ/ «ش»، /ʔ/ «ع / ء»، و /j/ «ی» استفاده می‌شود. نشانه‌های رایج در فرهنگ‌های فارسی طبق «نظام آوانویسی امریکای شمالی» است و نه IPA (که بیشتر در اروپا کاربرد دارد). در آوانویسی فرهنگ‌ها باید به این نکته توجه کرد (← آگریدی و دیگران ۱۳۸۹، ص ۳۹-۴۱؛ ۴۶).

۷-۴. در زبان فارسی کلمه‌های عربی مختوم به همزه (مانند «ابتلاء»، «اشیاء»، و «املاء») بدون همزه تلفظ می‌شوند. طبیعی است که فرهنگ‌های فارسی نیز باید به پیروی از تلفظ فارسی‌زبانان این واژه‌ها را در سرمدخل و آوانویسی بدون همزه پایانی ذکر کنند.

۸. تفکیک و ادغام واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه

۸-۱. درباره دو روش رایج در تفکیک مدخل‌های هم‌آوا و هم‌نویسه شریفی و فخرزاده می‌نویسند:

گاه برخی واژه‌ها بیش از یک بار سرمدخل می‌شوند. این نکته بیشتر در مورد واژه‌های متشابه (homograph) صدق می‌کند. در مورد واژه‌های متشابه با ریشه مشترک، سنت غالب آن است که واژه‌ها زیر یک مدخل درج و معانی مختلف با شماره (معمولاً اعداد اصلی) متمایز می‌شوند، زیرا بین معانی مختلف نوعی پیوند معنایی مشاهده می‌شود. مثل واژه «روشن» در معانی «درخشان» و «نورانی»، «آشکار»، «درج‌های از تابش نور»، و «درج‌های از رنگ»، که تمام این معانی زیر یک مدخل می‌آیند... در مورد واژه‌هایی که املا و تلفظشان مشابه است، ولی ریشه غیرمشترک دارند... گرایش آن است که جداگانه و در مدخل‌های جدا درج شوند... [مانند «بادیه» به معنی «نوعی ظرف» از ریشه عربی «باطیه»، و همچنین «بادیه» به معنی «بیابان» از ریشه عربی «بادیه»]. در برخی فرهنگ‌ها، مقولات مختلف صرفی یک واژه نیز در مدخل‌های جداگانه می‌آیند، مثلاً «خوب» در معانی صفتی با «خوب» در

معانی قیدی یا اسمی جداگانه مدخل می‌شوند [به‌ویژه مانند فرهنگ‌های انگلیسی] (شریفی و فخام‌زاده ۱۳۸۶، ص ۱۲۱).

روش دوم در فارسی چندان رایج نیست و تا جایی که مؤلف مقاله دیده‌است، در میان فرهنگ‌های یک‌زبانۀ فارسی، تنها صدوری‌افشار و دیگران (۱۳۸۸) از این روش استفاده کرده‌اند. در میان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر نیز حییم (۱۳۹۰) این روش را به‌کار برده‌است. بر این اساس کلمه‌هایی که دارای بیش از یک نقش دستوری هستند بیش از یک بار نیز مدخل شده‌اند و هر مدخل با اندیس (عددِ تُک) از مدخل دیگر تفکیک شده‌است، مانند

نگونسار^۱ /negunsâr/ [n. bot.] cyclamen

نگونسار^۲ /negunsâr/ [adj.] turned upside down; overthrown

همان‌طور که ملاحظه می‌شود با این روش جای زیادی از فرهنگ اشغال می‌شود. دو مدخل فوق را با مدخل زیر، که صورت ادغام‌شده همان دو مدخل است، مقایسه کنید:

نگونسار^۱ /negunsâr/ [n.] 1. [bot.] cyclamen.

2. [adj.] turned upside down; overthrown

۸-۲- در بسیاری از فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر به ریشه‌شناسی (etymology) مدخل‌ها توجه نمی‌شود. در نتیجه بسیاری از واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه که دارای ریشه متفاوت هستند در مدخلی واحد ذکر می‌شوند. در برخی فرهنگ‌ها اشتباه‌هایی از این دست دیده می‌شود:

- دو واژه «بادیه» به معنی‌های «نوعی ظرف» و «بیابان» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵).

- چهار واژه «تاب» به معنی‌های «نوعی وسیله بازی»، «طاقت؛ تحمل»، «خمیدگی؛ انحناء»، و «گرمی؛ روشنی» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (آریان‌پور و عاصی ۱۳۸۵؛ امامی ۱۳۸۵؛ حییم ۱۳۹۰).

- دو واژه «تاییدن» به معنی‌های «افکنده شدن نور؛ گرم شدن» و «پیچیدن؛ رشتن» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (امامی ۱۳۸۵؛ حمیم ۱۳۹۰؛ فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷).

- دو واژه «تازی» به معنی‌های «عربی» (منسوب به «طی»، یکی از قبیله‌های عربی) و «تازنده» (از بن مضارع «تاز» و پسوند -i، مثلاً در «سگ تازی») در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵؛ حمیم ۱۳۹۰).

- دو واژه «تنگ» به معنی‌های «کوچک؛ باریک؛ دره» و «تسمه» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (حمیم ۱۳۹۰).

- دو واژه «تیره» به معنی‌های «نژاد» و «مُهره» (مثلاً در «تیره پشت») در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (امامی ۱۳۸۵؛ حمیم ۱۳۹۰).

- دو واژه «زنگ» به معنی‌های «وسیله‌ای برقی که صدا ایجاد می‌کند» و «زنگ آهن» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (حمیم ۱۳۹۰؛ فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷).

- دو واژه «فر» به معنی‌های «وسیله آشپزی» (فرانسوی: four) و «چین‌وشکن مو» (فرانسوی: fer) در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (امامی ۱۳۸۵؛ حمیم ۱۳۹۰؛ Rubinchik 1970).

- دو واژه «ناوی» به معنی‌های «استخوانی در بدن» و «سرباز نیروی دریایی» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (حمیم، ۱۳۹۰؛ Rubinchik 1970).

- دو واژه «هال» به معنی‌های «راهرو؛ سرسرا» (فرانسوی: hall) و «دروازه چوگان یا فوتبال» در یک مدخل واحد قرار گرفته‌اند (حمیم ۱۳۹۰).

برای روشن شدن مطلب، تعدادی از واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه‌ای که دارای ریشه متفاوت هستند و در حمیم (۱۳۹۰) به اشتباه در مدخلی واحد قید شده‌اند در زیر ذکر می‌شود. پیشنهادهای نویسنده مقاله پس از نشانه ● قرار دارد:

| | | | |
|--|--------------------------|--|--------------------|
| bank, shore [رودبار، جویبار] | بار ^۳ | load, burden, weight; [ship] cargo; | بار ^۱ |
| pub, bar, saloon | بار ^۴ | yield, fruit; alloy; [tongue] coat; court; | |
| 1. court. 2. audience | بار ^۵ (قدیمی) | audience; time, turn | |
| * | | 1. load, burden. 2. [ship, plan, | بار ^۱ ● |
| running, run [syn. دو] | تک ^۲ /tak/ | train] cargo, freight. 3. yield, fruit. 4. | |
| [mil.] attack; course; bottom [syn. تَه] | | alloy. 5. duty. 6. [tongue] coat. | |
| 1. running, run [syn. دو] | تک ^۲ /tak/ ● | time, turn, occasion | بار ^۲ |

*
exhumation; [col.] corner, angle, **نبش**
edge, arris

● **نبش** [col.] corner, angle, edge, arris
نبش^۱ = شکافتن

exhumation
نبش قبر
(نیز ← امامی ۱۳۸۵)

*
tune, melody, air; (your) daily **نوا**
bread [syn. روزی]

● **نوا** [mus.] tune, melody, air
نوا^۱ (قدیمی) [روزی] (your) daily bread
(نیز ← آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵)

2. [mil.] attack. 3. course

bottom [syn. ته] /tak/ **تک**^۲

*
[mil.] brigade; type; kind; ilk **تیپ**
● **تیپ** 1. type, style, kind, mould, ilk.

2. form, genre, manner.

تیپ^۲ [mil.] brigade

*
1. damascene, Syrian **شامی**

2. food consisting of pulverized peas

minced with meat

● **شامی** burger, hamburger, cutlet

شامی^۲ (قدیمی) Damascene, Syrian

۸-۳- در برخی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر گاهی دیده می‌شود واژه‌های هم‌آوا و هم‌نویسه به‌درستی تفکیک شده‌اند، اما زیرمدخل‌های آن‌ها به‌اشتباه ذیل مدخل دیگر قرار گرفته‌است. به چند مثال زیر توجه کنید:

- زیرمدخل «لوله‌کشی گاز» (که البته ترکیب هم نیست) به‌جای آنکه در قالب مثال و با قلم ایرانیک ذیل «گاز» (gas) یا «لوله‌کشی» قرار بگیرد، ذیل «گاز» (gauze، از فارسی: کژ [= ابریشم]) به معنی «باند زخم» قرار گرفته‌است (حییم ۱۳۹۰).

- زیرمدخل‌های «شانه تخم‌مرغ» و «شانهٔ عسل» (که البته ترکیب هم نیستند) به‌جای آنکه در قالب مثال و با قلم ایرانیک ذیل مدخل «شانه» (honeycomb) قرار بگیرند، ذیل «شانه» (comb) به معنی «وسیله مرتب کردن مو» قرار گرفته‌است (امامی ۱۳۸۵؛ نیز ← حییم ۱۳۹۰؛ فاتحی‌نژاد ۱۳۸۷).

- زیرمدخل «عید پاک» (که البته ترکیب هم نیست؛ فرانسوی: Pâques) به‌جای آنکه در قالب مثال و با قلم ایرانیک ذیل مدخل «عید» قرار بگیرد، ذیل «پاک» به معنی «تمیز» قرار گرفته‌است (حییم ۱۳۹۰؛ نیز ← آریان‌پور کاشانی و عاصی ۱۳۸۵).

۸-۴- طبق آنچه از شریفی و فخام‌زاده (۱۳۸۶، ص ۱۲۱) ذکر شد «در مورد واژه‌های متشابه با ریشهٔ مشترک، سنت غالب آن است که واژه‌ها زیر یک مدخل درج و معانی مختلف با شماره

(معمولاً اعداد اصلی) متمایز می‌شوند. با این توصیف در برخی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر گاهی دیده می‌شود واژه‌های یکسانی که دارای چند معنی هستند (polysemic) و نقش دستوری و ریشه یکسان نیز دارند در مدخل‌هایی جداگانه ذکر می‌شوند. هریک از واژه‌های زیر به‌اشتباه در دو مدخل قرار گرفته‌اند:

- واژه «تَرک» به معنی‌های «پشتِ زین» و «کلاهخود» (حییم ۱۳۹۰).
- واژه «شاهی» به معنی‌های «فرمانروایی؛ پول کم‌ارزش» و «گیاه ترتیزک» (حییم ۱۳۹۰؛ Rubinchik 1970).

- واژه «ناشی» به معنی‌های «نشئت‌گرفته» و «تازه‌کار» (حییم ۱۳۹۰؛ امامی ۱۳۸۵).
- واژه «نای» به معنی‌های «حنجره» و «[موسیقی] نی» (حییم ۱۳۹۰؛ Rubinchik 1970).
- واژه «نبات» به معنی‌های «ماده خوراکی بلورین و شیرین» و «گیاه» (حییم ۱۳۹۰).
- واژه «نحو» به معنی‌های «شیوه؛ روش» و «قواعد آرایش واژه‌ها در جمله» (حییم ۱۳۹۰).
- واژه «نکره» به معنی‌های «بدقواره و یغُر» و «[دستور] ناشناس» (حییم ۱۳۹۰).

*

تقریباً تمامی فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر را افراد زبان‌دان تألیف کرده‌اند. بی‌شک زبان‌دان بودن و داشتن آشنایی مطلوب با زبان مقصد یکی از نخستین مؤلفه‌ها برای تدوین چنین فرهنگ‌هایی است، اما تنها مؤلفه موردنیاز نیست. استفاده از زبان‌شناسان خبره در فن فرهنگ‌نویسی موجب ارتقای سطح علمی اثر خواهد شد. به اعتقاد نویسنده مقاله، برای ویرایش آن دسته از فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر که واژه‌های کهن و امروزی را در کنار یکدیگر مدخل کرده‌اند به ادیبان آگاه به مسائل لغوی نیز نیاز است. بسیاری از زبان‌دانان و زبان‌شناسانی که به‌صورت جدی با متن‌ها و واژه‌های کهن سروکار نداشته‌اند، به‌کلی با واژه‌های جعلی مصحّف و محرّف و داستیری بیگانه‌اند. در این شرایط نقش ادیبان بسیار پررنگ‌تر خواهد بود. از سوی دیگر بسیاری از فرهنگ‌نویسان و مترجمان ایرانی به‌اشتباه می‌پندارند که چون زبان مادری آن‌ها فارسی است به تمامی ریزه‌کاری‌های این زبان آگاهی دارند و خود را بی‌نیاز از مراجعه به فرهنگ‌های فارسی و مطالعه درباره فارسی می‌دانند.

هدف مؤلف در این مقاله بیان پیشنهادهایی به مؤلفان فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر بوده‌است. در مقاله پیش‌رو به نکته‌هایی اشاره شده‌است که متأسفانه مؤلفان نامدار فرهنگ‌های فارسی به زبان‌های دیگر، به‌ویژه فرهنگ‌های فارسی -

انگلیسی (مانند سلیمان حییم، عباس آریان‌پور کاشانی، منوچهر آریان‌پور کاشانی، و کریم امامی)، و حتی منتقدان این‌گونه فرهنگ‌ها، در نقدهای خود، به آن‌ها بی‌توجه یا کم‌توجه بوده‌اند.

منابع:

- آریان‌پور کاشانی، منوچهر (و) عاصی، مصطفی (۱۳۸۵)، فرهنگ جامع پیشرو آریان‌پور فارسی - انگلیسی، چهار جلد، جهان رایانه، تهران.
- اگریدی، ویلیام (و) مایکل دابروولسکی (و) مارک آژئف (۱۳۸۹)، درآمدی بر زبان‌شناسی معاصر، ترجمه علی درزی، سمت، تهران.
- امامی، کریم (۱۳۸۵)، فرهنگ معاصر کیمیا فارسی - انگلیسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۹)، فرهنگ روز سخن، سخن، تهران.
- بهزادی، بهزاد (۱۳۸۳)، فرهنگ فارسی - آذربایجانی، نخستین، تهران.
- پارسایار، محمدرضا (۱۳۹۰)، فرهنگ معاصر فارسی - فرانسه جیبی، فرهنگ معاصر، تهران.
- پورداوود، ابراهیم (۱۳۸۰ [۱۳۲۶])، فرهنگ ایران باستان، اساطیر، تهران.
- حییم، سلیمان (۱۳۸۸)، فرهنگ معاصر بزرگ فارسی - انگلیسی، فرهنگ معاصر، تهران.
- حییم، سلیمان (۱۳۸۹)، فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی یک‌جلدی، ویراست دوم، ویراستار ارشد: نرگس انتخایی، فرهنگ معاصر، تهران.
- حییم، سلیمان (۱۳۹۰)، فرهنگ معاصر فارسی - انگلیسی یک‌جلدی، ویراست دوم، ویرایش فاطمه آذر مهر، فرهنگ معاصر، تهران.
- دبیرسیاقی، محمد (و دیگران) (۱۳۶۳ به بعد)، لغت‌نامه فارسی، ۳۲ جزوه شامل حرف‌های «آ» و «الف» و قسمتی از «ب»، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
- شریفی، ساغر (و) فخامزاده، پروانه (۱۳۸۶)، «مدخل‌گزینی در فرهنگ عمومی یک‌زبان»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱، صفحه‌های ۱۰۱-۱۲۴.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، «شیوه‌های فرهنگ‌نویسی در لغت‌نامه دهخدا»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۲، صفحه‌های ۲-۳۹.
- صادقی، علی‌اشرف (زیر نظر) (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع زبان فارسی، جلد اول: حرف «آ»، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.
- صدری‌افشار، غلامحسین (و) حکمی، نسرین (و) حکمی، نسترن (۱۳۸۸)، فرهنگ فارسی دو‌جلدی، فرهنگ معاصر، تهران.
- فاتحی‌نژاد، عنایت‌الله (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی - عربی، فرهنگ معاصر، تهران.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۷)، مسئله درست و غلط، نگارش و پژوهش در زبان فارسی، سخن، تهران.

قطره، فریبا (۱۳۸۶)، «نقش زبان‌شناسی در فرهنگ‌نویسی امروز»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱، صفحه‌های ۶۸-۹۴.

کافی، علی (و) ساغر شریفی (۱۳۷۹)، «مدخل‌های فرعی در فرهنگ‌های یک‌زبانه»، در مجموعه مقالات پنجمین کنفرانس زبان‌شناسی نظری و کاربردی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
کیانوش، حسن (۱۳۸۱)، واژه‌های برابر فرهنگستان ایران [= فرهنگستان اول]، سروش، تهران.
نجفی، ابوالحسن (۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی عامیانه، نیلوفر، تهران.

Gillard, Patrick (2003), *Cambridge Advanced Learner's Dictionary*, Cambridge, Cambridge University Press.

ZGUSTA, Ladislav (1971), *Manual of Lexicography*, The Hague, Mouton.

Рубинчик, Ю.А. (1970), *Персидско-русский словарь*, в двух томах, под редакцией Ю.А. Рубинчика, М.: Русский язык (۱۳۸۷، مشهد، افست: جاودان خرد، مشهد).

برای مطالعه بیشتر:

خزاعی‌فر، علی (۱۳۸۴)، «نگاهی به فعل مرکب از دیدگاه فرهنگ‌نویسی»، مجله نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۶، صفحه‌های ۱۸-۲۵.

راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۶)، «توصیف افعال مرکب پی‌بستی در زبان فارسی و شیوه ضبط آن‌ها در فرهنگ‌ها»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱، صفحه‌های ۲۳۶-۲۵۲.

سمائی، مهدی (۱۳۷۹)، «پردازش فعل مرکب»، مجله زبان‌شناسی، شماره پیاپی ۳۰، صفحه‌های ۱۸-۴۴.
طباطبایی، علاء‌الدین (۱۳۸۴)، «فعل مرکب در زبان فارسی»، مجله نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۶، صفحه‌های ۲۶-۳۴.

طیب‌زاده، امید (۱۳۸۴)، «رابطه فرهنگ‌نگاری و دستورنویسی»، مجله نامه فرهنگستان، شماره پیاپی ۲۸، صفحه‌های ۲۷-۳۱.

گازرانی، منیژه (۱۳۷۵)، «ترکیبات فعلی در فرهنگ‌های عمومی یک‌زبانه فارسی»، مجله زبان‌شناسی، شماره پیاپی ۲۵ و ۲۶، صفحه‌های ۵۰-۶۹.